

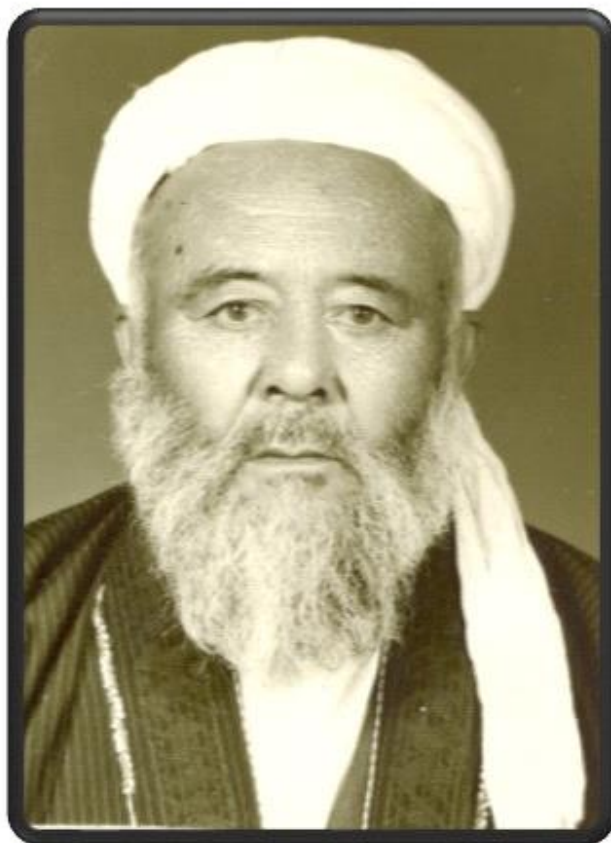


پروفیسور شرعی جوزجانی

## از خاطرات زندگی سیاسی من

---

40 سال قبل



سناتور شهید مولوی عبدالحکیم

## عالم دینی روشنفکر و روشنگری که در صف جنبش مترقی قرار داشت

سرپل باستان که پیوسته نام جوزجان و جوزجانان را نیز با خود داشته، علاوه بر داشتن طبیعت زیبا، مزارع حاصلخیز و آبهای جاری، در طی تاریخ زادگاه و مهد پرورش دانشمندان بنامی چون محدث مشهور ابوسلیمان جوزجانی، فقیه بزرگ ابوبکر جوزجانی، دانشمند پرآوازه ابو عبید جوزجانی، مورخ شهیر منہاج الدین بن سراج الدین جوزجانی، شاعر توانا عجیبی جوزجانی و دیگران بوده است.

روزگاری در این سرزمین زیبا آل فریغون که به عطا و بخشش معروف بودند حکمروایی داشتند. بدیع الزمان همدانی طی یک قصیده خود جود و سخا و ثروت این خانواده را چنین به ستایش گرفته بود:

لآل فریغون فی المکرمات ===== ندی اولاً و اعتذاراً اخیراً  
ولمّا مررت بمغناهم ===== رأیت نعیماً و ملکا کبیراً

یعنی خصلت آل فریغون در جود و سخا چنین است که نخست می بخشند و در آخر معذرت میخواهند. چون از پرورشگاه مواشی شان گذشتم، ملکی بزرگ و نعمتهای فراوان دیدم.

هرچند این سرزمین باستانی در جریان سده های گذشته از مصائب روزگار در امان نمانده و مرکز قدیمی آن که میگویند در حوالی خرابه های «کهنه بازار» کنونی قرار داشته منهدم گردیده است، با آن هم در مرکز توجه دولتهای مدنیته پرور تیموری قرار داشته و پل بزرگ دو طبقه ای عظیم که حوالی پنجمصد سال پیش به دستور شاعر بزرگ اوزبیک و وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا امیر علیشیر نوایی برفراز دریای سرپل اعمار شده بود، تاکنون هم در برابر حوادث طبیعی چون سیلابهای مدهش و زمین لرزه های شدید مقاومت کرده و چون کوهی پا برجا استاده است.

مولانا عبدالحکیم در یک خانواده فضیلت پرور و نسبتاً مرفه زاده شد، پدرش الحاج عبدالحفیظ یکی از سرشناسان شهر و از اکابر محله خود بود و به کار تجارت اشتغال داشت. او در سنین نوجوانی به کسب دانش آغاز کرد و پس از ختم آموزش ابتدایی به تشویق پدرش به مقصد طلب علم رهسپار ولایت فاریاب گردید و در حلقه درس مرحوم مولوی محمد جان که از علمای شناخته شده منطقه بود زانوزد و به فراگرفتن مبادی علوم شرعی از قبیل تفسیر، حدیث، کلام و از علوم عقلی به آموزش منطق پرداخت و چون از ذکاوت و استعداد خوبی برخوردار بود، طی چند سال دوره تحصیل را به پایان رسانید و سند فراغت با اجازه تدریس را بدست آورد و به زادگاه خود شهر سرپل بازگشت.

### رهبری مدرسه گذر شاهان

مدرسه گذر شاهان که مقبره شاه نعمه الله در آن قرار داشت، به صفت یک مرکز مهم تدریس علوم شرعی شناخته شده بود و مرحوم مولوی... شهید وظیفه تدریس آنرا بر عهده داشت، اما به نسبت شهادت وی به دست یک جنایتکار جایگاه او خالی مانده بود. مولوی جوان به توصیه پدر و خواهش اهالی در مقام او نشست و مسئولیت حلقه تعلیم و آموزش او را به دوش گرفت.

مولوی عبدالحکیم از لیاقت خوبی برخوردار بود بنابراین از عهده این مأموریت خوب برآمد و بزودی تعداد شاگردان و اخلاس کیشانش افزایش یافت و علاقمندان علم و معرفت از نقاط مختلف سرپل دور او جمع شدند و حلقه قابل توجهی در مدرسه به وجود آمد. چون حجره های موجود گنجایش تمام طلاب را نداشت، برخی از آنان در منزل اقارب و یا اتاق سراهها اقامت میکردند.

روحیه تسامح و برخورد صمیمانه استاد انگیزه جذب برخی از عناصر روشنفکر گردید. محمد کریم ذره عظیمی، سید محمد پسر حاجی بهرام و قاری محمد عمر نیز حجره ای در آنجا داشتند و از دانش استاد کسب فیض میکردند.

من نیز که دانش آموز صنف ششم مکتب ابتدایی سرپل بودم به ساینه علاقمندی به دانش در حلقه درس او نشستم و نخستین درس خود را از صرف زبان عربی با کتاب مقبولی که به زبان فارسی تالیف شده بود آغاز کردم. کتاب با این جملات ساده شروع میشد: «بدان اسعدک الله فی الدارین که میزان کلام عرب فا و عین و لام است - فَعَلَ» و بدین ترتیب انواع کلمات سه حرفی، چهار حرفی و پنج حرفی زبان عربی را با انواع و اشکال اشتقاق آنها به اسلوبی روان بیان میکرد.

استاد به مرحوم قاری محمد ابراهیم که از شاگردان رسیده او بود وظیفه داد تا در حل مشکلات درسی با من مساعدت کند.

من در سال 1329 بعد فراغت از مکتب ابتدایی شانس شمول در مدرسه علوم شرعیه را یافتم و در ماه حوت همان سال با انجنیر محمد ابراهیم یعقوب زاده که شامل مکتب ابن سینا شده بود، یکجا به کابل رفتیم. مدرسه علوم شرعیه که به فاصله 25 کیلومتری شهر کابل در پغمان قرار داشت، از طرف حکومت وقت به مقصد تربیه علمای دینی روشنفکر زیر نظر مرحوم مولوی شاه محمد رشاد اداره میشد. او شخصی جامع العلوم و آگاه از اندیشه های روشنفکرانه و تجدد خواهانه بود. هاتل سه منزله «بهار» یادگار امیر امان الله محل تدریس در حدود بیش از 300 نفر دانش آموز بود و بعداً فاکولته شرعیات هم که ادامه دهنده سلسله دروس مدرسه بود نیز چند سال از آن استفاده میکرد.

علاوه بر زبان عربی و علوم دینی و اجتماعی حقوق سوئیس و المان، علوم طبیعی نظیر کیمیا، بیولوژی، فزیک و ریاضیات نیز در آن به سویه بلند تدریس میشد. چون ورزیده ترین استادان علوم دینی و طبیعی و متخصصان زبان عربی از مصر و عراق در آن به تدریس اشتغال داشتند، سطح دانش و معلومات دانش آموزان بلند بود و بی سبب نبود که بعداً از فارغان فاکولته شرعیات چهار نفر وظیفه وزارت علیه و لوی سارنوالی را بر عهده داشتند و سه نفر به مقام قاضی القضاات افغانستان انتصاب گردیدند و موفقانه وظایف خود را به انجام رساندند.

در جریان تحصیل در مدرسه پغمان هر سال در ایام رخصتی زمستان به صحبت مولانا میرسیدم و بعضاً از دستور زبان عربی و یا منطق درس میخواندم. استاد به مسایل سیاسی سخت علاقمند بود و پیوسته پیرامون رویدادهای کشور و جهان با من گفتگو و مناظره داشت.

سالها گذشت و من شامل فاکولته شرعیات شدم. من و دوستانم مرحوم محمد کریم ذره عظیمی، مرحوم عبدالستار گلشنی و قبلاً شاداران خال محمد کوکب و دیگران یک حلقه ادبی کوچک تشکیل داده بودیم که حیثیت یک انجمن ادبی را داشت و مرکز آن منزل مرحوم استاد عظیمی بود و سر پرستی آنرا ذره عظیمی به دوش داشت.

تمام اعضای حلقه به شعر و ادب علاقه داشتند و برخی چون کوکب، ذره، گلشنی و بعضاً من شعر میسرودیم و مشاعره میکردیم. ذره تنبور و رباب را خوب می نواخت، کوکب در نواختن دنبوره و غچک مهارت داشت و با آواز دلنشین خود محفل ما را گرم میکرد. بعضاً حاجی عبدالرشید که از باسمه چپهای تورکستان بود و با اینکه چند انگشت دستش در جنگ باروسها قطع شده بود، تنبور و دوتار را استادانه می نواخت و از صدای دلنشینی برخوردار بود، مهمان استاد عظیمی میشد و در حلقه ما اشتراک میکرد.

### کنسرت در مدرسه

روزی به ملاقات استاد رفته بودم. او به من گفت که شام امروز باید آنجا بیایم و در دعوتیکه مد نظر است اشتراک نمایم. از مدعوین استاد عظیمی، خلیفه محمد ابراهیم، خطیب...، قاضی سید نبی، قاری محمد ابراهیم و برخی دیگر از عالمان تشریف آوردند و حجره تدریس مولوی را پرکردند. لحظاتی بعد حاجی عبد الرشید که قدی بلند و ریش دراز سفید داشت، به معیت شاگردش با دوتار و تنبور خود آمد و مورد استقبال حاضران قرار گرفت. مولوی او را درجایی که خودش برای تدریس می نشست نشاند و خودش در کنار او جای گرفت.

پس از احوالپرسی و صرف چای، مؤذن مسجد جامع حاجی بهرام اذان داد و نماز شام در داخل مسجد که از حجره راه داشت، به امامت مولوی ادا شد و پس از صرف غذا مولوی مرحوم به حاجی عبدالرشید گفت حاجی صاحب لطفا شروع کنید. حاجی دوتار را سور کرد و پس از نواختن یک آهنگ دلنشین و خواندن حمد و نعت به سرودن این غزل سیدای نسفی آغاز کرد:

همچو غنچه دل تنگم، ساقیا مدارا کن  
جرعه ای به کامم ریز غنچه دلم واکن

کاسه سرم کشتی موج دیده ام طوفان  
ناخدا بیا بنشین سیر موج دریا کن

قطره قطره میریزد خونم از دم تیغت  
یا بکش به شمشیرم یا مرا مدارا کن

یار ارمنی زاده دین عیسوی داری

یا بیا مسلمان شو یا مرا نصارا کن

«سیدا» چه مینالی وقت رفتن است امشب  
لحظه ای نظر بکشا بر رخس تماشا کن

شعر زیبای نسفی با آهنگ دوتار اوزبکی و صدای دلنشین حاجی عبدالرشید، حاضرین مجلس را به وجد آورد و از هر طرف صدای تحسین و آفرین بلند شد.

حاجی مرحوم گاهی هماهنگ بانوای تنبور و گاهی با دوتار به خواندن غزلهای نوایی، لطفی، مشرب، فرقت، اشعار جامی و حافظ ادامه داد. در لحظات توقف چای مینوشیدند و باز هم حاجی را به ادامه خوانش تشویق میکردند. این محفل جالب و بی سابقه در بزرگترین مدرسه علوم دینی سرپل در جوار مسجد جامع گذر شاهان که مولوی امام و خطیب آن بود، به اشتراک علمای ورزیده شهر تا نیمه های شب ادامه داشت و با رضامندی کامل مهمانان به پایان رسید.

شاید این نشست غیر عادی برای برخی پرسش انگیز باشد که چرا مولوی مرحوم این دعوت را در منزل خود نه، بلکه در جوار مسجد جامع و عینا در داخل اطاق تدریس علوم دینی ترتیب داد و شاید برخی هم آنرا یک بدعت تلقی کنند. اما حقیقت امر اینست که مولوی موصوف و هیچ یک از علمای اشتراک کننده محفل که هر یک آنان تسلط به علوم شرعیه داشتند، به حرمت موسیقی اعتقاد نداشتند بلکه مانند امام غزالی آنرا غذای روح میدانستند. نظر مولوی صاحب متکی به احادیثی بود که اجرا و استماع موسیقی را جواز میداد و خلیفه محمد ابراهیم از مخلصان مولانا و خواننده دایمی مثنوی معنوی بود و استاد قاری محمد عظیم عظیمی خود در نواختن تنبور و رباب مهارت داشت. در هر حال این محفل هنری نمودار سعه صد، وسعت مشرب و مظهر تمایلات روشنفکرانه استاد و اکثریت علمای سرپل بود و فردا این خبر در بین مردم به شکل مثبت و عاری از اعتراض انعکاس کرد و میگفتند: دیشب مولوی صاحب در مدرسه محفل موسیقی داشتند و این نشانه فرهنگ عالی و سعه صدر مردم بود.

## اشتراک در مبارزات انتخاباتی

در سال 1344 جناب مولوی از ولایت شبرغان به صفت کاندید دوره 12 مجلس سنا برنده اکثریت آرا شد و به حیث نماینده منتخب مردم عضویت سنای افغانستان را بدست آورد. سناتور عبدالحکیم تا ختم دوره 12 پارلمان در صف سناتوران مترقی و تحول طلب قرار داشت و در تصامیم مجلس موضعگیری وطنپرستانه میکرد. چنانچه هنگامیکه موضوع توقیف غیر قانونی جریده «خلق ارگان نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که از طرف صدر اعظم هاشم میوندوال به سنا ارسال شده بود، یکجا با عناصر مترقی دیگر برخلاف تصمیم اکثریت رأی داد. او در دوران وکالت در خدمت مردم بود و در حل مشکلات شان از هیچگونه صرف مساعی خودداری نمیکرد.

من نیز درین دوره کاندید وکالت پارلمان بودم و بیش از 80 درصد آرای مردم سرپل را با خود داشتم، اما در اثر مداخلات علنی ارگانهای دولتی و حمایت مستقیم سردار ولی داماد ظاهرشاه از کمال الدین اسحاقزی گماشته خاص او، با وجود مقاومت سرسختانه اهالی سرپل نتوانستم به پارلمان راه پیدا کنم.

در دوره سیزدهم پارلمان باز هم من کاندید وکالت شورا و سناتور عبدالحکیم کاندید مجلس سنا بود. اما دولت این بار تحمل نکرد او یک بار دیگر به گروه مخالفین سیاست دولت بپیوندد و راه پیروزی در انتخابات رامسدود کرد. اما او از مبارزه باز نه ایستاد و یکجا با من درکمپاین انتخاباتی اشتراک ورزید و دلیرانه در راه بسیج مردم کار کرد.

در دوره 13 انتخابات شورا یک عده روشنفکرانی که دغدغه وکالت داشتند، جرأت نکردند پا به میدان مبارزه بگذارند. یگانه کاندید کمال الدین اسحاقزی بود. ریش سفیدان و اهالی سرپل از من خواستند تا این بار نیز خود را نامزد وکالت بسازم و من قبول کردم. این بار مردم سرپل اطمینان داشتند که صد موفقیت از آنان است اگر این بار هم دخالت آشکار و مسلحانه دولت صورت نمیگرفت، پیروزی مردم قطعی بود، زیرا آنان تعداد رأی دهندگان دو مرکز رأی گیری را محاسبه کرده اطمینان حاصل کرده بودند. اما دوجیز وضعیت را تغییر داد. اول اینکه در تحت رهبری قوماندان ولایت جوزجان 200 نفر ژاندارم مسلح از مرکز ولایت به بهانه حفظ امنیت به شهر سرپل و علاقهداری کوهستانات اعزام شد. دوم اینکه برخلاف قانون انتخابات که تعداد حوزه های انتخاباتی هر شهر و ولسوالی را تعیین کرده بود، حوزه سومی را هم در قریه دوردست «خواجه یگانه» تعیین کردند.

چون رأی دهندگان در جریان انتخابات حوزه اول شهر مداخلات آشکار قاضی، حاکم و قوماندان و عمال دیگر دولت را به چشم سر مشاهده کردند، به اعتراضات جدی شروع نموده علنا گفتند شما ظالم استید و حقوق ما را زیر پا میکنید و امثال آن. حاکم شهر و قوماندان ولایت یک عده زیاد اعتراض کنندگان را توسط ژاندارم مسلح دستگیر نموده به محبس سرپل که نزدیک دفتر ولسوالی قرار داشت انتقال داد. این وضع غیر قابل تحمل و توهین آمیز خشم و غضب اهالی را برانگیخت و توده های مردم دروازه محبس را شکسته توقیف شدگان را از آن بیرون کشیدند. چون این برخورد اهانتبار همه را برافروخته ساخته بود، قوماندان ولایت جرأت نکرد در برابر آنان قرار بگیرد.

## دخالت در انتخابات و عکس العمل مردم

قوماندان ولایت و ولسوالی و حاکم شهر توسط گماشتگان خود برطبق پلان دربین رأی دهندگان طوری هرج و مرج و بی ترتیبی ایجاد میکردند که جریان رأیگیری مختل میشد و قاضی با استفاده از موقع، لیست صدها نفری راکه در دوسیه دیگر تهیه کرده بود، در جمله لیست رأی دادگان قرار میداد. نام رأی دهندگان در لیستها نمره نداشت و این دست قاضی عبدالله را برای تقلب باز گذاشته بود و اعتراضهای من شنیده نمیشد. در هر حال با این کشمکش ها انتخابات حوزه اول در شهر سرپل ختم شد. من بیش از دوهزار و چند صد رأی و اسحاقزی بیست و چند رأی کمتر از من گرفته بود و این رقمی بود که عقل باور نمیکرد.

تاریکی شام همه جا را فراگرفته بود. خبر آوردند که توده بزرگی از مردم در مدخل مسجد جامع نزدیک خشت پل گرد آمده اند و پولیس نمیتواند آنها را پراکنده بسازد. تشویش در وجنات قوماندان عمومی پیدا شد و از من خواهش کرد تا در موتر یکه قاضی و قوماندان نیز در آن بودند بنشینم. چون نزدیک پل رسیدیم توده بزرگ مردم راه را مسدود کردند. قوماندان ولایت از بالای بانث موتر با لهجه خشم آگین مردم را تهدید کرد و گفت که مردم را فریب میدهند و تحریک میکنند. فوراً راه موتر را باز کنید. یکی از معترضان صدا کرد: در حق ما بسیار ظلم میکنید. دیگری صدا کرد امروز دیدی که گو. .تان هم رفت. وکیل ما کجاست؟.

قوماندان ولایت سراسیمه شد و گفت اینه همینجا هستند و با شما گپ میزنند. من بر بانث ماشین جیب بالا شده چند دقیقه پیرامون ضرورت مبارزه و دشواری های آن صحبت کرده گفتم که خلق ما هیچ وقت عقب نشینی نکرده و تسلیم نشده اند و و تاکید کردم که ما پیروز میشویم و خواهش کردم راه را باز کنند. آنها پرسیدند نتیجه رأیگیری چطو شد؟ گفتم ما اکثریت را گرفتیم. پرسیدند چند رأی از اسحاقزی زیادت است؟ گفتم دهها رأی. اگر میگفتم بیست و چند رأی، حتما توده خشمگین به ما اجرا دست میزدند. راه باز شد و مرا بخانه رسانیدند. قومندان ولایت گوشه کرد و کلاه خود را گرفت و سر خود را برهنه کرده گفت: من از غزنی و از قومهایت استم، خواهش میکنم مرا درک کنید و مردم را به ما اجرا تحریک نکنید که باعث بدنامی من میشود. گفتم: شما علنا مداخله میکنید، اگر مداخله نشود، هیچ حادثه ای رخ نخواهد داد.

### ماجرای «خواجه یگانه»

برطبق پلان خلاف قانون حکومت محلی فردای آنروز رأیگیری باید در قشلاق دورافتاده خواجه یگانه صورت میگرفت. این دهکده منزوی که برخلاف حکم صریح قانون انتخابات به صفت مرکز سوم رأیگیری تعیین شده بود، قطعاً برای این امر سازگاری نداشت و فقط منطقه اقامت ناقلین بود. راه این دهکده به سبب اینکه مسیر سیلهای بهاری و مملو از سنگچلها بود، گذشتن از آن هم برای موترها و هم برای مرکبها مشکلات ایجاد میکرد.

قاضی، قوماندان و ولسوال در خانه یک ارباب جای گرفتند و ما بساط خود را در صحن یک بلندی نزدیک مسجد هموار کردیم. علاوه بر مولوی عبدالحکیم، مرحوم محمد قلخان شخص متنفذ قریه صیاد و پسرش مرحوم سراج الدین صیادی، وکیل حسین از برادران هزاره، حاجی قادر و دوست دیرینم مرحوم عبدالستار گلشنی و یک عده دیگر از محاسن سفیدان، تاجران، روشنفکران و جوانان حزبی آمده بودند. مصارف انتقال، نصب خیمه و فرش و غذای آنها را مرحوم گلشنی و برخی از تجار بدوش گرفته بودند.

قوماندان عمومی پولیس ولایت که از پلان طرح شده خبر داشته به این مرکز نیامده بود. رأیگیری در صحن یک مسجد گلی آغاز شد. باز هم همان دسایس و حيله های مرکز سرپل به منظور تقلب با نقض صریح قانون ادامه یافت و بدون آنکه به اعتراضهای جدی من ترتیب اثر بدهند، کار خود را پیش بردند. چند نفر را که میخواست با انگشتان رنگ شده چند مین بار دیگر رأی بدهد بدست خود گرفتار کردم، اما فایده نداشت.

با وجود این همه تضییقات و قانون شکنیها انتخابات ادامه یافت. هجوم سیل آسای مردم از قریه صیاد و دهات اطراف آن پلان دولت و خانهارا نقش بر آب ساخت. این وضع آنها را به تشویش انداخت. خیر محمدخان و خان بچه ها عصبانی بودند. در روز آخر ناگهان نفرهای ناقلین از فراز و اطراف مسجد، قرارگاه مارا با سنگ و کلوخ مورد حمله و حشیانه قرار دادند. خیمه ای که نصب کرده بودیم سرنگون شد، عده ای در اثر اصابت سنگ مجروح شدند. خسر برای قاضی عبدالله یکجا با خان بچه ها از بالای مسجد طرف ما سنگ اندازی میکرد. در همین جریان سنگی بر زانوی مرحوم مولوی عبدالحکیم اصابت کرد و او را سخت مجروح ساخت. مدتی بعد یک تعداد زیاد ناقلین با سوتی هایی که تازه تهیه شده بود از خانه ها برآمده به طرف ما هجوم آوردند. افراد مسلح پولیس ناظر و تماشا بین صحنه بودند و هیچگونه مداخله نمیکردند. اتفاقاً سنگی بر سر قوماندان پولیس اصابت کرد و خون از آن جاری شد. بعد از آن به دستور قوماندان مهاجمان به خانه های شان رانده شدند.

من در میدان استاده بودم که خیر محمد آمد و گفت به داخل مسجد بروم. گفتم نمیشرمی اینطور حرکات و حشیانه را پلان میکنی؟ گفت به خدا خبر ندارم. خود مردم خشمگین شده اند. گفتم اینها که مزدوران زر خرید تو هستند، چطور جرأت میکنند بدون دسنور تو به این کار دست بزنند؟

در هر حال ماجرا ختم شد. خون از سر قوماندان جاری بود و وضع چند نفر از موکلین ما هم خراب بود. برای این که جلو وخامت اوضاع را بگیرند، آنها را نیز با خود در موتر نشانده به طرف شهر حرکت کرد.

حاجی قادر اصرار داشت که بهتر است برویم، اما من مخالف او بودم و گفتم مردم خواهند گفت که ما از تهدید خانها گریخته به شهر آمدیم. محمد قلخان هم این را تأیید کرد. او آدم عجیبی بود، در موقع سنگباران حتی از جای خود هم برنخاست.

مولوی صاحب همه را روحیه داده به آرامش دعوت کرد و گفت باید پلان انتخابات فردای کوهستانات را بسازیم و از حيله های دشمن نترسیم. بالآخره برطبق پیشنهاد همه ما حاضر شد، با وجود صدمه شدید پایش توسط اسب برای فعالیت انتخاباتی به کوهستانات سرپل برود و کیل حسین آماده شد برای تنویر قریه های مورد نظر خود به قسمتهای دیگر کوهستان برود.

هر چند از رأیدهی موکلین شدیداً جلو گیری کرده بودند، با آن هم ما اکثریت آرا را گرفته بودیم. نزدیکیهای شام بعد از رفتن نمایندگان حکومت حرکت کردیم و به شهر رسیدیم.



## توقیف و اعزام مولوی به شهر

فردای آن روز به «پس نی مرکز علاقاری کوهستانات رسیدیم. اهالی از ما استقبال نموده به خانه های خود جادادند. قوماندان عمومی 200 نفر ژاندارم مسلح را با خود آورده به دهات مختلف فرستاده بود تا به اشکال مختلف از آمدن مردم به مرکز رایگیری جلوگیری نمایند. اما پولیس نتوانست از آمدن مردم جلوگیری کند. بشادروان مولانا عبدالحکیم تا دورترین نقاط کوهستانات پیش رفته بود و ضمن توضیح اهمیت انتخابات اهالی را تشویق میکرد تا به مرکز رایگیری بروند و رأی خود را در صندوق بیندازند. مردمان جورغان، نگاله، قیرغیتو و کچن بی ترس و هراس می آمدند و دلیرانه اشتراک میکردند.

هیئت حکومت همان تکنیک خاینانه خود را به کار میبردند. در نتیجه مناقشه ای که میان ما واقع شد ریش سفیدان جورغان و نگاله مقاومت سر سختانه نشان دادند. قوماندان عمومی از عصبانیت 6 - 5 نفر آنها از جمله فرهاد قریدار، استا سرور و محمد نذیر قریدار نگاله را محبوس کرد و مرا تهدید به حبس کرد و از قاضی خواست تا امر توقیف مرا بدهد. قاضی قبول نکرد و ولسوال گفت من نمیتوانم او را از اینجا انتقال بدهم مردم عکس العمل نشان میدهند. من به قوماندان عمومی گفتم، برای توقیف این کسان هیچ دلیلی نداری اگر آنها رهانشوند، مردم عکس العمل شدید نشان خواهند داد. قوماندان پس از مشوره باقاضی و حاکم آنها را رهاکرد.

رایگیری به سود ما جریان داشت، اما آنها همان حیلۀ سابقۀ خود را به کار میبردند. روز سوم اعضای هیئت از طرف صبح به بهانه شکار کبک به کوه بالاشدند و به بهانه این که بر بلندی کوه بند مانده بودند و نمیتوانستند از کوه پایین بیایند یک روز رایگیری را تلف کردند. طبعاً احتجاج و اعتراض فایده ای نداشت.

اواخر روز چهارم مولانا عبدالحکیم را که برای تشویق مردم نقش خیلی مؤثر داشت، به بهانه تحریک مردم از یک نقطۀ دوردست کوهستانات توقیف نمودند و بر موتر جیب نشانده تحت الحفظ توسط چند نفر پولیس به شهر انتقال دادند و بدین وسیله خواستند روحیۀ مردم را ضعیف بسازند. اما روحیۀ مردم ضعیف نشد و با آمدن اهالی کچن به رهبری مولوی طلب الدین روحیۀ آنها جدیتر و استوارتر گردید. او در برابر قاضی و قوماندان به جسارت استاده شد و به شیوۀ کار آنها اعتراض کرد.

روز پنجم هم مثل روزهای گذشته با همان تکنیک بی نظم سازی و گذاشتن لیست نامهای تهیه شده در قطار رأی دهندگان سپری شد. باید من بیش از 2000 رأی میبردم و کمال الدین کمتر از 200 رأی و چون تعداد آرا شمارشد من بیش از دو هزار رأی و کمال الدین یک مقدار زیادتر از من برده بود. به خیانت تمام اعضای هیئت نفرین گفتم و پرسیدم چطور وجدان تان اجازه داد به این خیانت آشکار دست بزنید.

اما گوش شنوا نبود و آنها کار خود را قانونی میگفتند.

نزدیکهای عصر بود اهالی کوهستان گرد آمده بودند. همه خشمگین و متأثر بودند. موترهای خانها با اعضای هیئت میگذشتند و با آواز بلند شعار میدادند « وکیل وکیل افغان، کمال الدین خان.»!

من ضمن یک سخنرانی مختصر در محضر مردم از مقاومت و جسارت شان سپاسگزاری کردم و گفتم: شما امروز در برابر کمال الدین نماینده و نوکر سردار ولی داماد ظاهر شاه و تمام حکومت مستبد استاده شدید و نشان دادید که در راه بدست آوردن حق خود از هیچگونه فداکاری خودداری نمیکنید. حکومت از ترس شما 200 نفر ژاندارم مسلح با خود آورده بود.

ضمن توضیح بی اتفاقی و عوامل دیگری که باعث شکست مردم میشود، تاکید کردم که مبارزه ما و شما متوقف نمیشود، دوره های بعد باز هم در راه حقوق خود با آنها زور آزمایی خواهیم کرد.

روحیه مردم عالی بود و دسیسه های حکومت را به چشم سر دیده بودند.

با آنها خدا حافظی کردیم و به شهر برگشتیم. چون جریان انتخابات تا حدود زیادی به فعالیت مولوی ارتباط داشت، من آنرا طور مفصل نوشتم تا هموطنان از ماهیت دسایس دولت آگاه شوند.

### سفر به شوروی

سناتور عبدالحکیم با موضعگیریهای مثبت و حق پسندانه خود در پارلمان به صفت یک سناتور و عالم دینی با شخصیت تبارز کرده بود. بعداً دولت او را به صفت عضو یک هیئت علمای دینی با مولوی عبدالعزیز رئیس جمعیه العلماء و مولوی گل محمد استاد حدیث در فاکولته شرعیات و امام مسجد جامع پل خشتی و چند نفر دیگر از جمله آقای توکلی بر اساس دعوت اداره امور دینی به اوزبیکستان فرستاد. هیئت ضمن زیارت آرامگاه امام بخاری در سمرقند و مقبره های بهاولدین نقشبند و امام ترمذی در شهرهای بخارا و ترمذ و آشنایی با تشکیلات اداره امور دینی اوزبیکستان و آسیای میانه، از برخی مراکز علمی اوزبیکستان نیز بازدید به عمل آوردند.

مولانا عبدالحکیم در سال 1979 به صفت یک خبیر قوانین اسلام در کمیسیون قانون اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان عضویت داشت و در امور اجتماعی مردم و حل و فصل پرابلمهای آنها مستقیماً سهم میگرفت.

با دریغ و درد این عالم فرهیخته در سال 1358 پس از حمله اردوی شوروی به افغانستان، در نتیجه هجوم گروهی از اشرار سنگچارک به سرکردگی سیف الدین خان توسط یکی از یاغیان شهر که با آنها پیوسته بود، با تنی چند از روشنفران سرپل، با کمال قساوت و خشونت به شهادت رسانیده شد و خانه های شان طعمه حریق گردید. بعداً جسد مرحوم با اعزاز تمام از طرف اهالی شهر در مقبره امام کلان به خاک سپرده شد.

شاد روان مولوی عبدالحکیم با دانش وسیع و شخصیت مردمی خود الگویی خوب برای جوانان و مقتدایی قابل اعتماد برای مردم در راه مبارزه به خاطر عدالت اجتماعی بود.

## روانش شاد و جایش بهشت برین باد!

عکسهای مربوط به مقاله:



من و سناتور شهید در کمپاین انتخاباتی دوره 13 ولسی جرگه با عده ای از روشنفکران و سرشناسان علاقهداری کوهستانات سرپل» پس نی «مرکز علاقهداری.



مولوی شهید در مبارزات انتخاباتی با سرشناسان منطقه در علاقهداری کوهستانات سرپل (جورغان و نگاله).



دیدار از آرامگاه امام محمد بن اسماعیل بخاری در سمرقند با هیئت علمای افغانستان .  
قبل از استقلال اوزبیکستان.